



۶۸
پاریس، پراگ، مکزیک

کارلوس فوننتس

فهرست مطالب

- ۵ سال ۶۸: شکست پیروسی
- ۱۵ پاریس: انقلاب می
- ۸۴ میلان کوندرا: چکامه‌ای پنهان
- ۱۲۳ تلاتلولولکو: ۱۹۶۸

۶۸: شکست پیروسی

پیروس، پادشاه ایروس در یونان، در سال ۲۸۰ قبل از میلاد به ایتالیا حمله کرد و رومی‌ها را در هراکلیئا شکست داد. ولی تلفاتش آن چنان زیاد بود که با وجود پیروزی در نبرد، اعلام کرد «تکرار چنین پیروزی‌ای نام مرا از صفحه روزگار پاک خواهد کرد». «پیروزی پیروسی» از این تاریخ نشأت می‌گیرد و به معنای پیروزی‌ای است آن چنان هزینه‌بر که در واقع مقدمه شکست است.

این روزها بسیار به پادشاه باستان، پیروس شاه، اندیشیده‌ام تا به این سوال جواب دهم که آیا شکست‌های جنبش‌های دانشجویی سال ۶۸، و در همان سال، شکست «سوسیالیسم با چهره انسانی» در چکسلواکی، در واقع شکست‌های پیروسی نبودند؟ به سخن دیگر، شکست‌هایی در ظاهر که ثمره آن در بلندمدت ظاهر می‌شود: شکست‌های پیروسی، و پیروزی‌های مدت‌دار.

نخست باید گفت سال ۶۸ از آن سال‌هایی است که مانند صوری فلکی از کنش‌ها، جنبش‌ها و شخصیت‌های غیرمنتظره و متفاوت، بدون هیچ دلیل قابل توضیحی در یک فضا جمع شده‌اند.

برای مثال، همه ما با دلایل عمیق جنبش‌های استقلال طلبانه مستعمره‌های اسپانیایی قاره آمریکا آشنا هستیم: تشکل‌نخبگان منتقدی که دربار اسپانیا با نخوت نادیده گرفته بودشان، رشد ناگهانی و ناگاهانه اقتصاد مستعمره‌ها به نفع امپراتوری‌های استعمارگر، بیرون راندن یسوعی‌ها، تأثیر انقلاب‌های آمریکای شمالی و فرانسه. همه اینها دلایل انقلاب‌های آمریکای لاتین است، ولی دلیلی برای شباهت‌های حیرت‌انگیز این جنبش‌ها که همه در یک سال آغاز می‌شوند به دست نمی‌دهد. جنبش‌هایی از بوینس آیرس تا کاراکاس، و گاهی حتی در یک ماه، از مکزیک تا سانتیاگو شیلی، در سال ۱۸۱۰.

سال ۱۸۴۸ از دیگر دوره‌های وقوع رویدادهای همزمان حیرت‌آور است، زمانی که انقلاب‌های ناسیونالیستی کشورهای اروپایی از پاریس تا وین و از میلان تا بوداپست گسترش یافت. مارکس سال ۴۸ اروپا را مانند لحظه گسست بورژوازی از پرولتاریا در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه می‌داند که با اتحاد انقلاب را به سرانجام رسانده بودند. پایان رؤیای پیشرفت مشترک، آغاز جنگ طبقات مدرن، ولی در عین حال، روشن شدن تناقض و تأیید تزه‌های انترناسیونالیستی مارکس با تمایلات ناسیونالیستی ماتزینی در ایتالیا، کوسوت در مجارستان و لاسال در آلمان.

توافق در شروع لزوماً توافق در پایان را تضمین نمی‌کند. پیروزی‌های ظاهری انقلاب استقلال طلبانه کشورهای آمریکای لاتین انتظارها از آزادی و رفاه را برآورده نکرد. ما از میان آنارشی تا استبداد، از مکزیک تا آرژانتین، راهی طولانی پیمودیم تا آنچه در ۱۸۱۰ اتفاق افتاد، معنا و مفهوم بیابد. و حتی تا به

امروز هم نتوانسته‌ایم وعده‌های کنگره آپاتزینگان^۱ و یا کابیلدو آزاد^۲ را جامه عمل بپوشانیم. ولی این نیز روشن است، همان‌طور که بولیوار قاطعانه گفت، نمی‌توانیم از آمریکای لاتینی‌ها انتظار داشته باشیم راهی را که اروپایی‌ها در هزاران سال پیمودند، ده‌ساله طی کنیم.

انقلاب ۱۸۴۸ اروپا مستقیماً موجب استحکام سلطنت شد ولی در درازمدت، راه‌های تازه‌ای را به سوی قانونمندی اجتماعی، دموکراسی سیاسی و از همه مهم‌تر اتحاد ملی معوق در آلمان و ایتالیا گشود. از سوی دیگر تناقض‌ها میان ملی‌گرایی و انترناسیونالیسم، نه در سال ۱۸۴۸ حل شد، نه در طول جنگ ۱۹۱۴، و نه در بحبوحه جنبش‌های افراطی همچون فاشیسم آلمانی-ایتالیایی و کمونیسم شوروی-استالینیستی. پیروزی شرق، در کنار دموکراسی‌های غربی، در سال ۱۹۴۵ هم نتوانست معضلاتی را که از سال ۱۸۴۸ ریشه گرفته بود حل کند، تنها جهان را از جهت افقی به دو بلوک کاپیتالیسم غربی و کمونیسم شرقی و از جهت عمودی به کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه تقسیم کرد.

با این توضیحات، سال ۶۸ در پاریس، پراگ و مکزیک، چیزی جز نتیجه یک تاریخ ناتمام نیست. در فرانسه، جوان‌های پاریسی نارضایتی خود را علیه نظم محافظه‌کار، سرمایه‌دار و مصرف‌گرا مطرح می‌کنند؛ نظمی که تعهدات انسانی جنگ علیه فاشیسم را فراموش کرده است. آنها در طیفی از اندیشه‌های رادیکال سارتر در یک سو و کامو در سوی دیگر و در مرکز رنسانسی مذهبی از اندیشه‌های موریاک، برنانوس و مونیخ قرار دارند. ولی در قلب می پاریس همزمان هم پایکوبی

1. Apatzingán
2. cabildo abierto